

خیزش فاشیسم آخرالزمانی

نویسنده: آسترا تیلور - نائومی کلاین

مترجم: شاهرخ زبردست

تمام پانوشتها از مترجم‌اند.



جنبش ایجاد دولت‌شهرهای شرکتی نمی‌تواند خوش‌اقبال خود را باور کند. سال‌هاست که این جنبش بر این ایده افراطی پافشاری می‌کند که افراد ثروتمند و فراری از مالیات باید بلند شوند و قلمروهای فناوری‌محور خود را راه‌اندازی کنند؛ چه از طریق تأسیس کشورهای جدید روی جزایر مصنوعی در آب‌های بین‌المللی (موسوم به «زیست‌دریایی») و چه از طریق شهرهای به‌اصطلاح «آزادی‌محور» تجاری مثل «پروسیپرا»^۱ که ترکیبی است از یک شهرک محصور لوکس با یک کلینیک زیبایی دیوانه‌وار در جزیره‌ای در هندوراس. با وجود حمایت

^۱ جزیره‌ای در هندوراس که به صورت آزاد و با قوانین ویژه‌ای اداره می‌شود و هدف آن تبدیل شدن به یک مرکز نوآوری است.

سرمایه‌گذاران بزرگی مانند پیت‌تیل^۲ و مارک اندریسن^۳، رؤیاهای افراطی لیبرتارینی آن‌ها پیوسته دچار بن‌بست می‌شد: مشخص شد که اکثر ثروتمندانِ واجدِ عزتِ نفس، واقعاً تمایلی ندارند روی سکوهای نفتی شناور زندگی کنند—حتی اگر به معنای پرداخت مالیات کمتر باشد. همچنین، اگرچه پروسپرا ممکن است برای تعطیلات یا برخی «ارتقاءهای بدنی» مناسب باشد، وضعیت فراملی آن اکنون در دادگاه با چالش روبه‌رو است. حالا اما ناگهان، این شبکه پیش‌تر حاشیه‌ای از تجزیه‌طلبان شرکتی، خود را در مرکز قدرت جهانی می‌بیند، در حالی که درهای بسته یکی پس از دیگری به رویشان باز می‌شود.

نخستین نشانه از این چرخش بخت در سال ۲۰۲۳ ظاهر شد، زمانی که دونالد ترامپ در کمپین خود—تقریباً از ناکجاآباد—قول برگزاری مسابقه‌ای را داد که منجر به ایجاد ۱۰ «شهر آزادی» در اراضی فدرال شود. این وعده در آن زمان به‌سختی توجهی جلب کرد و در میان طوفان روزانه ادعاهای جنجالی گم شد. اما از زمان روی کار آمدن دولت جدید، طرفداران ایجاد کشورهای خصوصی با تمام قوا در حال لابی‌گری هستند تا وعده ترامپ را به واقعیت تبدیل کنند. تری گاف، رئیس دفتر پروسپرا، اخیراً پس از سفر به کاپیتول هیل^۴ اظهار داشت: «انرژی موجود در واشنگتن کاملاً برق‌آسا است.» او ادعا می‌کند قانون‌گذاری‌هایی که راه را برای تعدادی از دولت‌شهرهای شرکتی باز می‌کند، تا پایان سال به نتیجه خواهد رسید. با الهام از تفسیری تحریف‌شده از فیلسوف سیاسی آلبرت هیرشمن^۵، افرادی چون گاف، تیل و سرمایه‌گذار و نویسنده بالاجی سرینیواسان^۶، از چیزی حمایت می‌کنند که آن را «خروج» می‌نامند—اصلی که می‌گوید افراد دارای منابع باید حق داشته باشند از تعهدات شهروندی، به‌ویژه پرداخت مالیات و مقررات مزاحم، شانه خالی کنند. آن‌ها با بازسازی و برندسازی دوباره آرزوها و امتیازات امپراتوری‌های قدیم، در پی تجزیه دولت‌ها و تراشیدن دنیا به سمت پناهگاه‌هایی ابرسرمایه‌دارانه و بدون دموکراسی با حاکمیت انحصاری ابرثروتمندان هستند؛ پناهگاه‌هایی که با مزدوران خصوصی محافظت می‌شوند، از ربات‌های هوش مصنوعی خدمات می‌گیرند و از طریق رمزارزها تأمین مالی می‌شوند.

^۲ سرمایه‌گذار و کارآفرین آمریکایی و مدیرعامل PayPal

^۳ سرمایه‌گذار آمریکایی و همبنیانگذار Netscape

^۴ منطقه‌ای در واشنگتن‌دی‌سی که به دلیل قرار گرفتن بخشی از مهم‌ترین ساختمان‌های دولت ایالات متحده آمریکا در آن مشهور است.

^۵ اقتصاددان و فیلسوف سیاسی آلمانی. در نظریه او، اعضای یک سازمان سه راه برای نشان دادن نارضایتی‌های خود دارند: خروج، صدا برآوردن و وفاداری.

^۶ کارآفرین آمریکایی و همبنیانگذار Coinbase

ممکن است تناقض آمیز به نظر برسد که ترامپ که زیر پرچم در اهتزاز «اول آمریکا» انتخاب شده است به این دیدگاه قلمروهای حاکمیتی که توسط میلیاردرهای خدا-پادشاه حکمرانی می‌شوند اعتبار ببخشد. بسیاری نیز به درگیری‌های لفظی رنگارنگ میان استیو بنن، ملی‌گرای افراطی و چهره‌ای از جنبش MAGA با میلیاردرهای متحد ترامپ که او آن‌ها را «فئودالیست‌های فناوری» خوانده و گفته: «ذره‌ای برای انسان ارزش قائل نیستند» چه برسد به دولت‌ملت، اشاره کرده‌اند. البته درگیری در این ائتلاف ناسازگار و چهل‌تکه وجود دارد، آخرین مورد آن هم رسیدن به بحران بر سر تعرفه‌ها. اما در نهایت، چشم‌اندازهای بنیادی ممکن است به آن اندازه که به‌نظر می‌رسد، ناسازگار نباشند. این دسته از کشورسازان خصوصی، آینده‌ای را پیش‌بینی می‌کنند پر از شوک، کمبود و فروپاشی. قلمروهای خصوصی آن‌ها که از فناوری‌های پیشرفته استفاده می‌کنند عملاً به‌منزله کپسول‌های فرار سنگربندی شده‌ای هستند که برای منتخبانی اندک طراحی شده‌اند تا از هرگونه تجمل و فرصت بهینه‌سازی انسانی بهره‌مند شوند و برای خود و فرزندانشان در آینده‌ای وحشی برتری کسب کنند. به‌بیان صریح، قدرتمندترین افراد جهان در حال آماده شدن برای پایان جهان هستند—پایانی که خودشان با شتاب به‌سوی آن پیش می‌رانند.

و این خیلی دور نیست از چشم‌انداز «بازار انبوه» ترملت‌های سنگرگرفته که تحت تاثیر راست افراطی جهانی هستند، از ایتالیا تا اسرائیل، از استرالیا تا آمریکا؛ در زمانه خطر پیوسته، جنبش‌های آشکارا برتری‌طلب در این کشورها، دولت‌های نسبتاً ثروتمندشان را به عنوان پناهگاه‌های مسلح معرفی می‌کنند. این سنگرها در عزم خود برای اخراج و زندانی کردن انسان‌های «ناخواسته» بی‌رحم هستند (حتی اگر مستلزم بازداشت نامحدود در مستعمره‌های مجازات‌گرای فرا-ملی مانند جزیره مانوس یا گوانتانامو باشد) و به همان اندازه در اشتیاق خشونت‌آمیزشان برای تصاحب زمین و منابع (آب، انرژی، مواد معدنی حیاتی) که برای بقا در برابر بحران‌های پیش رو لازم می‌دانند، بی‌رحم‌اند. جالب آن‌که در زمانی که نخبگان پیش‌تر سکولار سیلیکون‌ولی ناگهان خدا را یافته‌اند، باید توجه داشت که هر دو چشم‌انداز—دولت‌شرکت‌های غربالگر و ملت‌های سنگرگرفته‌ی بازار انبوه—شباهت زیادی با تفسیر بنیادگرایانه مسیحی از «ربایش» کتاب مقدس دارند، که گفته است مؤمنان به سمت شهر طلایی در آسمان بالا برده می‌شوند و نفرین‌شدگان برای تحمل جنگ نهایی آخرالزمانی، اینجا روی زمین باقی می‌مانند. اگر بنا است با این لحظه بحرانی تاریخ، روبرو شویم، باید با این واقعیت روبرو شویم که با دشمنانی متفاوت با آنچه در گذشته دیده‌ایم سروکار داریم. ما با فاشیسم آخرالزمانی مواجه هستیم.

نویسنده و فیلسوف، اومبرتو اکو، با تأمل در دوران کودکی‌اش تحت حکومت موسولینی، در مقاله‌ای معروف نوشت که فاشیسم معمولاً دارای «عقده آرماگدون» است—یعنی تمرکز بر غلبه بر دشمنان در نبردی نهایی و بزرگ. اما فاشیسم اروپای دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ یک افق هم داشت: چشم‌اندازی از عصر طلایی پس از حمام خون، که

برای «خودی‌ها» صلح‌آمیز، روحانی و پالوده خواهد بود. اما امروز چنین نیست. در مواجهه با خطرات واقعی وجودی عصر ما—از فروپاشی اقلیم گرفته تا جنگ هسته‌ای، نابرابری فزاینده و هوش مصنوعی بدون تنظیم‌گری—جنبش‌های راست افراطی معاصر نه تنها راه‌حلی ندارند، بلکه به لحاظ مالی و ایدئولوژیک، متعهد به تشدید این تهدیدات هستند. آن‌ها برای رأی‌دهنده عادی، فقط نسخه‌هایی از گذشته‌ی ازدست‌رفته را بازسازی می‌کنند، همراه با لذت سادیستی سلطه بر مجموعه‌ای فزاینده از «دیگران» غیرانسانی‌شده. به همین دلیل است که دولت ترامپ در حال انتشار مداوم سیلی از پروپاگاندای واقعی و تولیدشده توسط هوش مصنوعی است که صرفاً با هدف تحریکات پورنوگرافی‌وار ساخته شده‌اند: تصاویری از مهاجران زنجیر شده در حال سوارشدن به پروازهای اخراج، همراه با صدای زنجیرها و قفل دستبندها، که حساب رسمی کاخ سفید در شبکه اجتماعی X آن را ASMR نامید—اشاره به محتوایی صوتی برای آرام کردن اعصاب. یا همان حساب، در خبری از بازداشت محمود خلیل، مقیم دائم ایالات متحده و فعال در کمپ دانشجویی طرفدار فلسطین در دانشگاه کلمبیا، با لحن تمسخرآمیز نوشت: «شالوم، محمود.» یا عکس‌های متعدد سادیسم-شیک کریستی نوئم، وزیر امنیت داخلی (سوار بر اسب در مرز آمریکا-مکزیک، جلوی زندان شلوغی در السالوادور، یا در حال بازداشت مهاجران با مسلسل در آریزونا...) ایدئولوژی حاکم بر راست افراطی در دوران همراه با فاجعه‌های فزاینده ما، به نوعی بقاءطلبی برتری‌جویانه و هیولایی تبدیل شده است.

این تفکر، به راستی در شرارت خود ترسناک است. اما در عین حال، فرصت‌هایی قدرتمند برای مقاومت نیز پدید می‌آورد. شرط‌بندی علیه آینده در این مقیاس—تکیه بر پناهگاه زیرزمینی خود—در بنیادی‌ترین سطح، خیانتی است به وظایف‌مان نسبت به یکدیگر، به فرزندان که دوست‌شان داریم، و به تمام موجودات زنده‌ای که با آن‌ها در این سیاره مشترک زندگی می‌کنیم. این یک نظام اعتقادی است که در ذات خود نسل‌گشانه است و به شگفتی و زیبایی این جهان خیانت می‌کند. ما باور داریم هرچه مردم بیشتر درک کنند که تا چه اندازه جناح راست تسلیم «عقده آرماگدون» شده، بیشتر حاضر به مقابله خواهند شد—چرا که می‌فهمند اکنون همه چیز در معرض خطر است. رقبای ما به خوبی می‌دانند که وارد عصر اضطرار شده‌ایم، اما پاسخ‌شان، در آغوش کشیدن توهماتی مرگبار و خودمحورانه بوده است. با پذیرفتن فانتزی‌های آپارتایدی که از امنیت خودشان در پناهگاه دارند، تصمیم گرفته‌اند بگذارند زمین بسوزد. وظیفه ما، ساختن جنبشی گسترده و عمیق است—به همان اندازه معنوی که سیاسی—به اندازه‌ای نیرومند که بتواند این خائنان روان‌پریش را متوقف کند. جنبشی ریشه‌دار در تعهدی استوار به یکدیگر، فراتر از اختلافات و شکاف‌هایمان، و به این سیاره معجزه‌آسا و بی‌همتا. نه خیلی پیش، ابتدا این بنیادگرایان مذهبی بودند که با نشانه‌های آخرالزمان، شادمانه و هیجان‌زده از «ربایش» مورد انتظار استقبال می‌کردند. ترامپ اکنون

مناصب کلیدی را به افرادی سپرده که به آن ارتدکسی آتشین باور دارند؛ از جمله چند صهیونیست مسیحی که استفاده اسرائیل از خشونت نابودگر برای گسترش قلمرویش را نه جنایت، بلکه نشانه‌ای می‌دانند که سرزمین مقدس به شرایط بازگشت مسیح نزدیک‌تر می‌شود، و مؤمنان به پادشاهی آسمانی خود خواهند رسید.

مایک هاکی، سفیر جدید ترامپ در اسرائیل، پیوندهای محکمی با صهیونیسم مسیحی دارد، همچنان که پیت هگرتز، وزیر دفاع او. کریستی نوم و راسل ووت، معمار پروژه ۲۰۲۵ که حالا رئیس دفتر بودجه و مدیریت است نیز از مدافعان سرسخت ملی‌گرایی مسیحی‌اند. حتی از پیت تیل، که هم‌جنس‌گرا و بابت سبک زندگی پر از مهمانی‌اش بدنام است، اخیراً درباره ظهور دجال تأملاتی شنیده شده است (خطر لو دادن ماجرا: او فکر می‌کند گرتا تونبرگ^۷ است—بعداً بیشتر درباره‌اش می‌گوییم). اما برای فاشیستِ آخرالزمانی بودن، لازم نیست به کتاب مقدس ایمان لفظی داشته باشید یا حتی مذهبی باشید. امروزه بسیاری از افراد سکولارِ قدرتمند آینده‌ای را پذیرفته‌اند که تقریباً با همان سناریو همراه است: جهان همانطور که می‌دانیم زیر بار خودش فرو می‌ریزد، و معدودی از «برگزیدگان» در انواع کشتی‌ها، پناهگاه‌ها، و «شهرهای آزادی» محصور زنده می‌مانند و شکوفا می‌شوند. در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۹ با عنوان «رهاشدگان: فتیش آینده، آماده‌سازی و ترک زمین»، پژوهشگران سارا تی. رابرتز و مل هوگان، انتظار برای یک ربایش سکولار را این‌گونه توصیف کردند: «در تخیل شتاب‌گرایانه، آینده نه درباره کاهش آسیب یا محدودیت، و بازسازی است؛ بلکه سیاستی است که به‌سوی پایان‌بازی پیش می‌رود.»

ایلان ماسک، که به طرز دراماتیکی اقبال بلندش را همراه با تیل در پی‌پال شکل داد، تجسم همین اخلاق فروپاشی است. او کسی است که به شگفتی‌های آسمان شب نگاه می‌کند و به‌نظر می‌رسد تنها فرصت‌هایی برای پرکردن آن تاریکی اسرارآمیز با زباله‌های فضایی خود می‌بیند. با وجود اینکه شهرتش را با هشدار درباره خطرات بحران اقلیم و هوش مصنوعی ساخت، او و عواملش در آنچه «وزارت بازدهی دولت»^۸ نام دارد اکنون وقت خود را با حذف نه‌تنها مقررات زیست‌محیطی بلکه کل نهادهای نظارتی، صرف تشدید همان خطرات (و دیگر تهدیدها) می‌کنند، و هدف نهایی‌شان ظاهراً جایگزین کردن کارمندان فدرال با چت‌بات‌هاست. چه نیازی به دولت ملی کارآمد، وقتی که فضا—که گفته می‌شود اکنون تنها وسواس ماسک است—فرا می‌خواند؟ برای ماسک، مریخ تبدیل به کشتی نجاتی سکولار شده، که او ادعا دارد کلید بقای تمدن بشری است، شاید از طریق آپلود ذهن انسان‌ها در یک هوش مصنوعی عمومی. کیم استنلی رابینسون، نویسنده سه‌گانه علمی-تخیلی مریخ که الهام‌بخش ماسک نیز بوده،

^۷ فعال محیط زیست سوئدی

^۸ Doge

درباره خطرات این فانتزی میلیاردرها هشدار می‌دهد: «فقط یک خطر اخلاقی است که این توهم را ایجاد می‌کند که می‌توانیم زمین را نابود کنیم و همچنان در امان بمانیم. این کاملاً نادرست است.» درست مانند بنیادگرایی که در آرزوی فرار از قلمرو جسمانی‌اند، اشتیاق ماسک برای «چندسیاره‌ای کردن» انسان، از ناتوانی او در تحسین شکوه چندگونه‌ای و زیست‌مندی تنها خانه ما است. ظاهراً به شگفتی‌های بی‌نهایتی که او را احاطه کرده بی‌علاقه است، و به جای تضمین پویایی زمین، ثروت خود را صرف تحقق آینده‌ای می‌کند که در آن، تعداد اندکی انسان و ربات روی دو گوی خشکیده (زمین به شدت تهی و مریخ مهندسی‌شده) برای بقا تقلا می‌کنند. در واقع، در پیچشی عجیب از داستان کشتی نوح، ماسک و میلیاردرهای فناور دیگر که خود را دارای قدرت خدایی می‌پندارند، تنها به ساخت کشتی بسنده نمی‌کنند—آن‌ها ظاهراً دارند تمام تلاش خود را می‌کنند که سیل را نیز بیافرینند. رهبران راست‌گرای امروز و متحدان ثروتمندشان، نه تنها از فجایع سوءاستفاده می‌کنند (سبک دکترین شوک و سرمایه‌داری فاجعه)، بلکه هم‌زمان آن‌ها را تحریک و برایشان برنامه‌ریزی می‌کنند. اما پایگاه MAGA چگونه؟ همه‌شان به اندازه کافی مؤمن نیستند که واقعاً به ربایش ایمان داشته باشند، و قطعاً بیشترشان پول خرید یک جایگاه در «شهر آزادی» و بالتبع یک سفینه را ندارند. نگرانی‌ای نیست. فاشیسم آخرالزمانی نوید پناهگاه‌ها و کشتی‌های ارزان‌تری را می‌دهد؛ در دسترس‌تر برای سربازان رده‌پایین. اگر به پادکست روزانه استیو بنن گوش دهید—که خود را رسانه اصلی MAGA می‌داند—با پیامی یگانه بمباران می‌شوید: دنیا در حال نابودی است، کافران در حال شکستن حصارها هستند، و نبرد نهایی در راه است. آماده باشید. این پیام «آماده‌سازی» زمانی پررنگ‌تر می‌شود که بنن شروع به تبلیغ محصولات حامیان مالی‌اش می‌کند. طلای birch بخرید، چون اقتصاد بیش از حد بدهکار آمریکا در حال فروپاشی است و به بانک‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. از My Patriot Supply غذای آماده انبار کنید. مهارت تیراندازی‌تان را با دستگاه لیزری خانگی تقویت کنید. آخرین کاری که باید بکنید، اتکا به دولت در زمان فاجعه است—(البته ناگفته می‌ماند که: مخصوصاً حالا که پسرهای دوج دولت را به فروش گذاشته‌اند). البته، بنن فقط از شنوندگانش نمی‌خواهد که برای خود پناهگاه بسازند. او همچنین چشم‌اندازی از ایالات متحده ارائه می‌دهد که خود همچون یک پناهگاه است—جایی که مأموران مهاجرت در خیابان‌ها، محل کار و دانشگاه‌ها گشت می‌زنند و دشمنان نفرین‌شده سیاست‌ها و منافع آمریکا را ناپدید می‌کنند. «ملت پناه‌گرفته» در مرکز دستور کار MAGA و فاشیسم آخرالزمانی قرار دارد. در این منطق، وظیفه نخست، تقویت مرزها و پاک‌سازی دشمنان داخلی و خارجی است. این اقدامات زشت اکنون به‌طور کامل آغاز شده‌اند: دولت ترامپ، با تأیید دیوان عالی، قانون «دشمنان بیگانه» را برای اخراج صدها مهاجر ونزوئلایی به زندان عظیم و تاکنون ناشناخته Cecot در السالوادور به کار گرفته است. زندانی که سر زندانیان را می‌تراشد و تا ۱۰۰ نفر را در یک سلول با تخت‌های فلزی بدون تشک جا می‌دهد، تحت

«وضعیت استثنایی» ای اداره می‌شود که اولین بار بیش از سه سال پیش توسط نخست‌وزیر طرفدار رمزراز و صهیونیست مسیحی، نایب بوکله اعلام شد.

بوکله پیشنهاد داده است همان سیستم هزینه-در ازای خدمات را برای شهروندان آمریکایی فراهم کند که دولت آمریکا می‌خواهد آن را به سیاهچاله قضایی بیندازد. ترامپ در پاسخ به این پیشنهاد اخیراً گفته: «من عاشقشم». جای تعجب نیست: Cecot نتیجه‌ی منطقی، هرچند بیمارگونه، از خیال‌پردازی «شهر آزادی» است - منطقه‌ای که در آن همه چیز قابل فروش است و روند دادرسی بی‌معناست. باید انتظار بیشتر شدن چنین سادیسم‌هایی را هم داشته باشیم. در اظهارنظری بی‌پرده و هولناک، «تاد لیونز»، مدیر موقت آژانس مهاجرت و گمرک آمریکا^۹، در نمایشگاه امنیت مرزی ۲۰۲۵ اعلام کرد که خواهان رویکردی «تجاری‌تر» نسبت به این اخراج‌هاست، «مثل آمازون پرایم، ولی با انسان‌ها». اگر حفظ مرزهای ملت سنگربندی‌شده وظیفه اصلی فاشیسم آخرالزمانی باشد، وظیفه دوم آن، هم به همان اندازه مهم است: دولت آمریکا منابعی را که شهروندان محافظت‌شده‌اش برای گذر از دوران سخت آینده ممکن است نیاز داشته باشند، تصاحب کند. خواه کانال پاناما باشد، یا مسیرهای دریایی به سرعت در حال ذوب گرینلند، یا مواد معدنی حیاتی اوکراین، یا آب شیرین کانادا. باید این‌ها را کمتر به عنوان امپریالیسم قدیمی، بلکه و بیشتر به عنوان آماده‌سازی بزرگ در حد یک دولت ملی تلقی کرد. دیگر حرفی از شعارهای قدیمی امپریالیسم «گسترش دموکراسی» یا «پیام خدا» نیست - وقتی ترامپ با طمع به جهان نگاه می‌کند، در واقع برای فروپاشی تمدن انبار می‌کند.

این ذهنیت پناهگاهی همچنین تعبیر جنجالی جی.دی. ونس از الهیات کاتولیک را توضیح می‌دهد. معاون رئیس‌جمهور، که حرفه سیاسی‌اش را تا حد زیادی مدیون حمایت مالی پادشاه آماده‌سازها، پیتر تیل است، به فاکس نیوز گفت که بر اساس مفهوم مسیحی قرون وسطایی «اوردو آموریس» (که هم به معنای «نظم عشق» و هم به «ترتیب خیرخواهی» ترجمه شده است) انسان موظف نیست کسانی را که خارج از پناهگاه هستند دوست بدارد: «اول خانواده‌ات را دوست داری، بعد همسایه‌ات را، بعد جامعه‌ات را، بعد هم‌میهنانت را. و بعد از آن، می‌توانی به بقیه جهان توجه کنی»، یا هم نه، مثل آنچه سیاست خارجی دولت ترامپ مشخص کرده است. به عبارتی دیگر، ما به هیچ‌کس خارج از پناهگاهمان چیزی بدهکار نیستیم. اگرچه این تفکر بر گرایش‌های دیرینه راست‌گرایان ساخته شده است - توجه طردهای نفرت‌انگیز در زیر خورشید ناسیونالیسم قومی چیز جدیدی نیست - اما هرگز با چنین گرایش قدرتمند آخرالزمانی در دولت مواجه نبوده‌ایم. آن تکبر «پایان تاریخ» در دوران پس از جنگ سرد

^۹ ICE

به سرعت جایش را به این باور داده که واقعاً در پایان دوران هستیم. ممکن است Doge با پرچم «کارایی اقتصادی» خود را بپوشاند، و زیردستان ماسک تداعی گر جوانان آموزش دیده «پسران شیکاگو» در آمریکا باشند که درمان شوک اقتصادی برای رژیم دیکتاتوری پینوشه را طراحی کردند، اما این فقط پیوند سنتی نولیبرالیسم و نوحافظه کاری نیست. این ترکیبی جدید از پرستش پول و تفکر آخرالزمانی است که می گوید باید بروکراسی را نابود کنیم و انسان ها را با چت بات ها جایگزین کنیم تا «هدررفت، تقلب و سوءاستفاده» را کاهش دهیم - و همچنین چون بروکراسی همان جایی است که «شیاطین ضد ترامپ» پنهان شده اند. در این نقطه است که برادران فناوری با TheoBrothers یکی می شوند - گروهی واقعی از مسیحیان افراطی مردسالار با ارتباطاتی نزدیک به پیت هگرت و دیگر اعضای دولت ترامپ.

مثل همیشه، فاشیسم امروز نیز از مرزهای طبقاتی عبور می کند و میلیاردرها را با هواداران MAGA پیوند می دهد. با دهه ها فشار اقتصادی فزاینده و پیام رسانی ماهرانه ای که کارگران را در برابر یکدیگر قرار داده، بسیاری از مردم به درستی احساس می کنند که نمی توانند از خود در برابر فروپاشی اطرافشان محافظت کنند (حتی اگر چندین ماه غذای آماده برای شرایط اضطراری خریده باشند). اما جبران های عاطفی در دسترس است: می توانی از پایان اقدام های مثبت و DEI^{۱۰} خوشحال شوی، از اخراج های دسته جمعی لذت ببری، از نپذیرفتن مراقبت های تأیید جنسیتی برای افراد ترنس استقبال کنی، معلمان و کارکنان بهداشتی را که فکر می کنند بیشتر از تو می دانند، شیطان جلوه دهی و از فروپاشی مقررات اقتصادی و زیست محیطی به عنوان راهی برای ضربه زدن به لیبرال ها خوشحال شوی. فاشیسم آخرالزمانی یک تقدیرگرایی تاریک اما پرشور است - پناهگاه نهایی کسانی که تخریب را آسان تر از زندگی بدون برتری تصور می کنند. این چرخه ای رو به پایین و خودتقویت گر است: حملات خشمگین ترامپ به هر ساختاری که برای محافظت از مردم در برابر بیماری ها، غذاهای خطرناک و بلایای طبیعی طراحی شده - حتی ساختارهایی که تنها وظیفه شان هشدار به مردم است - استدلالی قوی تر برای آماده سازی شخصی^{۱۱} هم در سطوح بالا و هم پایین ایجاد می کند، و در عین حال فرصت های تازه ای برای خصوصی سازی و سودجویی ایجاد می کند که توسط الیگارشی های تأمین مالی می شود که در حال انهدام برق آسای دولت اجتماعی و تنظیم گر هستند.

^{۱۰} برنامه هایی برای تنوع، برابری و تنوع نژادی، جنسیتی و توجه به گروه های اقلیت در دولت ها و شرکت ها

^{۱۱} prepperism

در آغاز نخستین دوره ریاست‌جمهوری ترامپ، مجله نیویورکر پدیده‌ای را بررسی کرد که از آن با عنوان «آمادگی برای روز قیامت در میان ابرثروتمندان» یاد می‌کرد. در همان زمان، این موضوع آشکار بود که در سیلیکون‌ولی و وال‌استریت، بقاگرایان جدی‌تر و ثروتمندتر در حال محافظت از خود در برابر آشفته‌گی اقلیمی و فروپاشی اجتماعی بودند؛ آن هم با خرید فضا در پناهگاه‌های زیرزمینی سفارشی‌سازی‌شده و ساخت خانه‌های فرار در ارتفاعات، در مکان‌هایی مانند هاوایی (جایی که مارک زاکربرگ ملک ۵۰۰۰ فوت مربعی زیرزمینی‌اش را «پناهگاهی کوچک» توصیف کرده) و نیویورک (جایی که پیترویل نزدیک به ۵۰۰ هکتار زمین خرید، اما برنامه‌اش برای ساخت یک مجتمع لوکس بقاگرایانه در سال ۲۰۲۲ به دلیل زشت‌کردن چشم‌انداز توسط مقامات محلی رد شد). این میل آخرالزمانی با مجموعه‌ای از دیگر جریان‌های فکری مد روز در سیلیکون‌ولی گره خورده است — همگی مبتنی بر این باور آخرالزمانی که زمین در مسیر فاجعه‌ای بزرگ قرار دارد و زمان آن رسیده که تصمیم‌های دشواری درباره اینکه کدام بخش از بشریت ارزش نجات دارد، اتخاذ شود. فراانسان‌گرایی^{۱۲} یکی از این ایدئولوژی‌هاست که طیفی از به اصطلاح «ارتقاء»های انسان-ماشین تا آرزوی بارگذاری ذهن انسان در هوش مصنوعی عمومی (که هنوز وجود خارجی ندارد) را در بر می‌گیرد. همچنین نوع‌دوستی مؤثر^{۱۳} و آینده‌گرایی بلندمدت^{۱۴} نیز وجود دارند — هر دو به جای رویکردهای بازتوزیعی برای کمک فوری به نیازمندان، به سود-زیان بلندمدت برای «بیشترین خیر ممکن» توجه دارند.

هرچند این ایده‌ها در نگاه نخست ممکن است خوش‌خیم به نظر برسند، اما درون‌شان تعصبات نژادی، تبعیض نسبت به توان‌یابان، و سوگیری‌های جنسیتی نهفته است — درباره اینکه کدام بخش از بشریت «ارزش ارتقاء و نجات» دارد و کدام را می‌توان برای خیر عمومی قربانی کرد. آن‌ها همچنین ویژگی مشترکی دارند: بی‌اعتنایی آشکار به پرداختن فوری به عوامل ریشه‌ای فروپاشی — هدفی منطقی و مسئولانه که بسیاری از چهره‌های بانفوذ عمداً از آن روی‌گردان‌اند. به جای نوع‌دوستی مؤثر، کسانی مانند آندریسن (از افراد دائم‌الحضور در مارالاکو^{۱۵}) و دیگران، ایده «شتاب‌گرایی مؤثر» را پذیرفته‌اند — یعنی «پیش‌راندن عامدانه توسعه فناوری» بدون هیچ نظارت یا کنترل. در همین حال، فلسفه‌هایی حتی تاریک‌تر نیز مخاطبان بیشتری پیدا کرده‌اند؛ مانند یاوه‌گویی‌های

^{۱۲} Transhumanism

^{۱۳} Effective Altruism

^{۱۴} Longtermism

^{۱۵} عمارت متعلق به دونالد ترامپ در فلوریدا و محل سکونت اصلی او

نوواپس گرایانه طرفدار سلطنت برنامه‌نویس کرتیس یاروین^{۱۶} (یکی دیگر از منابع فکری تیل)، یا شیفتگی جنبش «ترویج زاد و ولد» برای افزایش چشمگیر تعداد نوزادان «غربی» (وسواس ایلان ماسک)، و همینطور چشم‌انداز مرشد «خروج»، سرینواسان، از سان‌فرانسیسکو «صهیونیستی-فناورانه» که در آن وفاداران شرکتی و پلیس دست در دست هم شهر را از وجود لیبرال‌ها پاک‌سازی سیاسی می‌کنند تا جا برای دولت ملت آپارتاید شبکه‌ای آن‌ها باز شود.

همان‌طور که پژوهشگران هوش مصنوعی، تیم‌نیت گبرو و امیل پی. تورس نوشته‌اند، هرچند روش‌ها ممکن است جدید باشند، اما این مجموعه از مدهای ایدئولوژیک «مستقیماً فرزندان جنبش اوژنیک^{۱۷} موج اول هستند» — جنبشی که در آن نیز گروه کوچکی از انسان‌ها تصمیم می‌گرفتند کدام بخش از بشریت سزاوار ادامه بقا است، و کدام بخش باید حذف، پاک‌سازی یا نابود شود. تا همین اواخر، افراد کمی به آن توجه می‌کردند. درست مانند پروژه «پروسیپرا»، جایی که اعضا از قبل توانسته‌اند آزمایش‌هایی بر ادغام انسان و ماشین انجام دهند — مثلاً کاشتن کلید تسلاي خود در دست‌شان —. این مدهای فکری، در ابتدا بیشتر شبیه سرگرمی‌های حاشیه‌ای چند نوکیسه از خلیج سان‌فرانسیسکو برای سوزاندن پول و ملاحظات خود به نظر می‌رسیدند. اما دیگر این‌گونه نیست. سه تحول مادی اخیر، جذابیت آخرالزمانی فاشیسم پایان‌زمانی را به‌شدت شتاب بخشیده‌اند. اولی بحران اقلیمی است. اگرچه برخی از چهره‌های برجسته ممکن است همچنان به‌صورت علنی آن را انکار یا کم‌اهمیت جلوه دهند، اما نخبگان جهانی — آن‌هایی که املاک ساحلی و مرکزهای داده‌شان به‌شدت در برابر دمای رو به افزایش و بالا آمدن آب دریاها آسیب‌پذیر هستند — به‌خوبی از خطرات گسترده جهانی گرم‌تر آگاه‌اند. دوم، همه‌گیری کووید-۱۹ است: مدل‌های اپیدمیولوژیک مدت‌هاست پیش‌بینی کرده بودند که احتمال وقوع یک بیماری عالم‌گیر وجود دارد که شبکه جهانی ما را ویران خواهد کرد؛ و زمانی که این اتفاق واقعاً افتاد، بسیاری از قدرتمندان آن را نشانه‌ای دانستند از اینکه به‌طور رسمی وارد دوره‌ای شده‌ایم که تحلیل‌گران نظامی آمریکا آن را «عصر پیامدها» نامیده‌اند. دیگر پیش‌بینی‌ای در کار نیست — همه‌چیز آغاز شده. سومین عامل، پیشرفت و بکارگیری سریع هوش مصنوعی است — مجموعه‌ای از فناوری‌ها که از دیرباز با وحشت‌های علمی-تخیلی درباره ماشین‌هایی که با بی‌رحمی علیه خالقانشان شورش می‌کنند همراه بوده‌اند — و جالب آن‌که این ترس‌ها عمده‌تاً توسط همان کسانی با قدرت زیاد بیان شده‌اند

^{۱۶} بلاگر راست افراطی آمریکایی و خالق ایده‌هایی مثل روشن‌گری تاریک و بازگشت به گذشته

^{۱۷} اعمال و باورهای تا حد گسترده‌ای بدنام که هدفشان تقویت کیفیت ژنتیکی انسان بوده است.

که این فناوری‌ها را توسعه می‌دهند. تمام این بحران‌های وجودی، بر لایه‌ای از تنش‌های فزاینده میان قدرت‌های مسلح به سلاح هسته‌ای سوار شده‌اند.

و هیچ‌کدام از این‌ها را نباید به حساب توهم توطئه گذاشت. بسیاری از ما آن قدر شدتِ قریب‌الوقوع بودن فروپاشی را حس می‌کنیم که خود را با سرگرم کردن با نسخه‌های مختلف زندگی در پناهگاه‌های پساآخرالزمانی تسکین می‌دهیم—با تماشای سریال‌هایی مثل Silo از اپل یا Paradise از هولو. همان‌طور که تحلیل‌گر و ویراستار بریتانیایی، ریچارد سیمور، در کتاب اخیرش ملی‌گرایی فاجعه یادآوری می‌کند: «آخرالزمان صرفاً یک فانتزی نیست. ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم—از ویروس‌های مرگبار گرفته تا فرسایش خاک، از بحران اقتصادی تا هرج‌ومرج ژئوپلیتیکی.» پروژه اقتصادی «ترامپ ۲۰۰» هیولای فرانکشتاینی است از صنایعی که موتور محرک همه این تهدیدها هستند—سوخت‌های فسیلی، تسلیحات، و فناوری‌های پرمصرفی چون رمزارز و هوش مصنوعی. همه کسانی که در این حوزه‌ها فعال‌اند، خوب می‌دانند که ساختن دنیای آینده‌ای مصنوعی که هوش مصنوعی وعده‌اش را داده، بدون قربانی کردن این دنیای واقعی ممکن نیست—این فناوری‌ها بیش از حد انرژی، مواد معدنی حیاتی، و آب مصرف می‌کنند که امکان داشته باشد که هر دو در یک موازنه باقی بمانند. در همین ماه، «اریک اشمیت»، مدیر اجرایی پیشین گوگل، در کنگره اعتراف کرد که نیاز انرژی «عمیق» هوش مصنوعی در چند سال آینده سه برابر خواهد شد، و بخش زیادی از آن هم از سوخت‌های فسیلی تأمین خواهد شد، چراکه انرژی هسته‌ای به سرعت کافی قابل دستیابی نیست. او توضیح داد که این سطح از مصرف ویرانگر زمین ضروری است تا بتواند «هوشی بالاتر» از انسان را ممکن سازد—یک خدای دیجیتالی که از خاکستر دنیای رها شده ما برمی‌خیزد.

و بله، آن‌ها نگران‌اند—اما نه بابت تهدیدات واقعی‌ای که خودشان ایجاد کرده‌اند. چیزی که رهبران این صنایع درهم‌تنیده را شب‌ها بیدار نگه می‌دارد، احتمال «بیدارباش تمدنی» است—یعنی تلاش‌های جدی و هماهنگ دولت‌ها در سراسر جهان برای مهار این بخش‌های یاغی پیش از آن که خیلی دیر شود. از دیدگاه منافع اقتصادی فزاینده‌شان، «آخرالزمان» به معنای فروپاشی نیست—بلکه به معنای مقررات‌گذاری است.

این که سودهای کلان آن‌ها منوط به ویرانی سیاره است، کمک می‌کند بفهمیم چرا گفتمان خیرخواهانه در میان قدرتمندان جای خود را به بی‌پروایی در تحقیر این ایده داده است که گویا ما به‌خاطر انسان‌بودن، دینی متقابل به هم داریم. سیلیکون‌ولی دیگر با نوع دوستی، چه «اثربخش» و چه غیراثربخش، کاری ندارد. «مارک زاکربرج» مشتاق فرهنگی که «پرخاشگری» را جشن می‌گیرد. «الکس کارپ»، شریک تجاری «تیل» در شرکت نظارتی «فناوری‌های پالانتیر»، کسانی را که برتری آمریکا و مزایای سیستم‌های تسلیحاتی خودکار (و البته بالتبع

قراردادهای نظامی کلانی که او را به ثروت رسانده) را زیر سؤال می‌برند، به «خودآزاری بازنده‌محور» متهم می‌کند. «ایلان ماسک» هم به «جو روگان»^{۱۸} می‌گوید که «همدلی، ضعف بنیادین تمدن غربی است» و پس از آن که نتوانست انتخابات دادگاه عالی ویسکانسین را بخرد، این‌گونه می‌نالد: «به طور فزاینده‌ای به‌نظر می‌رسد انسانیت صرفاً بوت‌لودر بیولوژیکی‌ای بوده برای ابرهوش دیجیتال». یعنی انسان‌ها چیزی نیستند جز خوراک برای «گراک»، سرویس هوش مصنوعی‌ای که او صاحبش است. (او قبلاً گفته بود که «دارک ماگا» است—و در این یکی تنها هم نیست.) در اسپانیایی که از خشکسالی و فشار اقلیمی در رنج است، یکی از گروه‌هایی که خواهان توقف ایجاد دیتاسنترهای جدید شده، خود را Tu Nube Seca Mi Río می‌نامد—به‌معنای «ابر تو، رودخانه‌ام را خشک می‌کند». این نام کاملاً برازنده است—و نه فقط برای اسپانیا.

انتخابی به‌شدت تیره و تار، دارد پیش چشم ما و بی‌رضایت ما انجام می‌گیرد: ماشین به‌جای انسان، بی‌جان به‌جای جاندار، و سود بر فراز همه‌چیز. با سرعتی حیرت‌آور، میلیاردرهای فناوری، تعهدات‌شان به خنثی‌سازی کربن را در سکوت کنار گذاشته‌اند و در کنار ترامپ صف کشیده‌اند، مصمم به آن‌که منابع واقعی، گرانبها و خلاقیت دنیای فعلی را قربانی قلمرو مجازی و خون‌آشام آینده کنند. این آخرین سرقت بزرگ است، و آن‌ها آماده‌اند طوفان‌هایی را که خودشان احضار کرده‌اند، تاب بیاورند—و هر کسی را که سر راه‌شان بایستد، لکه‌دار و نابود کنند. به سفر اخیر «جی‌دی ونس» به اروپا نگاه کنید، جایی که معاون رئیس‌جمهور، رهبران جهان را بابت «نگرانی‌های بیهوده درباره ایمنی» در رابطه با هوش مصنوعی نابودکننده مشاغل، سرزنش کرد و هم‌زمان خواستار بی‌قید و شرط ماندن گفتار نازی و فاشیستی در فضای آنلاین شد. در لحظه‌ای از سخنرانی، جمله‌ای طنزآمیز گفت و منتظر خنده‌ای ماند—که هیچ‌گاه نیامد: «اگر دموکراسی آمریکا توانسته ده سال سخنرانی‌های سرزنش‌بار گرتا تونبرگ را تاب بیاورد، شما هم باید چند ماه ایلان ماسک را تحمل کنید.»

اظهار نظر او بازتابی بود از سخنان حامی شوخ‌طبعی‌اش، پیترو تیل. این میلیاردر مسیحی، که بارها در مصاحبه‌هایی با تمرکز بر بنیان‌های الهیاتی سیاست راست افراطی‌اش شرکت کرده، بارها «گرتا تونبرگ»، فعال جوان و خستگی‌ناپذیر محیط‌زیست را با «دجال» مقایسه کرده است—شخصیتی که او هشدار می‌دهد، طبق روایات با پیامی گمراه‌کننده درباره «صلح و امنیت» خواهد آمد. تیل هشدار داده: «اگر گرتا همه مردم جهان را وادار کند که با دوچرخه تردد کنند، شاید این راه‌حلی برای تغییرات اقلیمی باشد، اما نوعی ویژگی دارد که انگار از چاله به چاه می‌روییم.» اما چرا تونبرگ؟ و چرا حالا؟ بخشی از دلیل این حمله آشکارا از ترس آخرالزمانی آن‌ها از

^{۱۸} پادکستر، گزارشگر UFC و کمبدین آمریکایی

«مقررات‌گذاری» نشات می‌گیرد که ممکن است سودهای بزرگشان را تهدید کند: به گفته تیل، اقدام اقلیمی مبتنی بر علم که تونبرگ و دیگران خواستارش هستند، تنها از طریق «یک دولت تمامیت‌خواه» قابل اجرا خواهد بود—که به‌زعم او تهدیدی بزرگ‌تر از فروپاشی اقلیمی است (و از همه مهم‌تر، در چنین شرایطی «مالیات‌ها احتمالاً بسیار بالا خواهند بود»). اما شاید چیز دیگری نیز در تونبرگ هست که آن‌ها را می‌ترساند: پایبندی قاطع و بی‌چون‌وچرای او به این سیاره و تمام موجوداتی که آن را خانه خود می‌دانند—نه به شبیه‌سازی‌هایی از این دنیا که توسط هوش مصنوعی تولید می‌شوند، نه به سلسله‌مراتبی که برخی را شایسته زیستن می‌داند و برخی را نه، و نه به هیچ‌یک از فانتزی‌های فراسیاره‌ای که فاشیست‌های آخرالزمانی در حال فروش آن‌اند. او متعهد به «ماندن» است، در حالی که فاشیست‌های آخرالزمانی، دست‌کم در خیال خود، مدت‌هاست این جهان را ترک کرده‌اند—یا در پناهگاه‌های مجلل‌شان خزیده‌اند، یا به اتر دیجیتال صعود کرده‌اند، یا راهی مریخ شده‌اند. مدتی کوتاه پس از انتخاب مجدد ترامپ، یکی از ما فرصت یافت با «آنهونی» گفت‌وگو کند؛ یکی از معدود موسیقیدانانی که تلاش کرده‌اند هنری بیافرینند که آغوشش را به دور میل مرگ بپیچد؛ همان میلی که جهان ما را در چنگال خود گرفته است. وقتی از او پرسیده شد که چه چیزی بین میل صاحبان قدرت برای این که زمین را رها کنند که بسوزد و تلاش‌شان برای سلب اختیار بدن از زنان و از افراد ترنس مانند خودش را پیوند می‌دهد، پاسخ داد با ارجاع به تربیت کاتولیک ایرلندی‌اش: این «افسانه‌ای بسیار دیرینه است که ما آن را به اجرا درمی‌آوریم و تجسم می‌بخشیم. این اوج «ربایش» آن‌ها است. این فرار آن‌هاست از چرخه شهوت‌آلود آفرینش. این گریزشان از مادر است.»

چگونه می‌توان این تب آخرالزمانی را شکست؟ نخست، با آنکه به یکدیگر کمک کنیم تا عمق تباهی‌ای که راست افراطی را در همه کشورهایمان فراگرفته، ببینیم و بپذیریم. برای آنکه بتوانیم با تمرکز پیش برویم، باید این واقعیت ساده را درک کنیم: ما با ایدئولوژی‌ای مواجه‌ایم که نه‌تنها از اساس و وعده‌ی دموکراسی لیبرال دست شسته، بلکه از امکان زیست در جهانی مشترک نیز، از زیبایی آن، از مردمش، از کودکان‌مان، از وجود دیگر گونه‌ها دست شسته است. نیروهایی که با آن‌ها مواجه‌ایم، با مرگ انبوه کنار آمده‌اند. آنان به این جهان و ساکنان انسانی و غیرانسانی‌اش خیانت کرده‌اند. دوم، باید روایت‌های آخرالزمانی آن‌ها را با داستانی بسیار نیرومندتر پاسخ دهیم — داستانی درباره چگونگی بقا در زمانه‌های سخت پیش‌رو، بی‌آنکه کسی را جا بگذاریم. روایتی که بتواند فاشیسم آخرالزمانی را از نیروی گوتیکی‌اش تهی کند و جنبشی را به حرکت درآورد که آماده است برای نجات جمعی‌مان، همه‌چیز را به میدان آورد. داستانی نه درباره پایان زمان، بلکه درباره زمانی بهتر؛ نه درباره جدایی و برتری‌طلبی، بلکه درباره درهم‌تنیدگی و تعلق؛ نه درباره فرار، بلکه درباره ماندن و وفادار ماندن به واقعیت زمینی پریشان‌احوالی

که در آن گرفتار آمده‌ایم و به آن وابسته‌ایم. این حس بنیادین البته چیز تازه‌ای نیست. محور ستاره‌شناسی بومی و در دل جان‌گرایی نهفته است. اگر به اندازه کافی به عقب بازگردیم، هر فرهنگ و ایمانی سنتی داشته برای احترام گذاشتن به قداستِ همانجا - و نه جست‌وجوی صهیون در سرزمین موعود و دست‌نیافتنی دور و دورتر. در اروپای شرقی، پیش از ویرانی فاشیستی و استالینیستی، اتحادیه سوسیالیست کارگران یهودی، به نام «بوند»، حول مفهوم یهودی «دوی‌کایت»^{۱۹}، یا «اینجا بودن»، سازمان یافت. مالی کراباپل، که کتابی در دست انتشار درباره این تاریخ فراموش‌شده دارد، دوی‌کایت حق مبارزه برای آزادی و امنیت در همان جاهایی که زندگی می‌کردند در مقابله با همه‌ی آن‌هایی که می‌خواستند آن‌ها بمیرند تعریف می‌کند - و نه اینکه ناگزیر برای امنیت به فلسطین یا ایالات متحده بروند.

شاید امروز نیاز به جهانی‌سازی نوینی از همین مفهوم داریم: تعهدی به حق «اینجا بودن» در همین سیاره بیمار، با همین بدن‌های شکننده، و به حق زندگی با کرامت در هر جای سیاره که باشیم - حتی وقتی شوک‌های اجتناب‌ناپذیر، ما را ناچار به جابه‌جایی کند. «اینجا بودن» می‌تواند قابل حمل باشد - بی‌نیاز از ملی‌گرایی، ریشه‌دار در همبستگی، محترم به حقوق بومیان، و غیروابسته به مرزها. آینده‌ای که خواهان آنیم، به آخرالزمان خود نیاز دارد - پایان و مکاشفه متعلق به خودش از نوعی دیگر. چنان‌که رابین مینارد، پژوهشگر حوزه سیاستگذاری، گفته است: «برای ممکن ساختن بقای سیاره‌ای زمینی، برخی نسخه‌های این جهان باید به پایان برسند.» ما به نقطه‌ای از انتخاب رسیده‌ایم - نه درباره اینکه آیا در آستانه آخرالزمان هستیم یا نه، بلکه درباره اینکه این آخرالزمان چه شکلی به خود خواهد گرفت. خواهران فعال، آدرین ماری و آتمن براون، به‌تازگی در پادکست‌شان با عنوانی دقیقاً مناسب: چگونه از پایان جهان جان سالم به در ببریم، به این مسئله پرداختند. در این لحظه، که فاشیسم آخرالزمانی از همه جبهه‌ها در حال جنگ است، اتحادهای تازه حیاتی‌اند. اما به‌جای آنکه بپرسیم: «آیا همه ما یک جهان‌بینی مشترک داریم؟»، آدرین ما را فرامی‌خواند که بپرسیم: «آیا قلبت می‌تپد و قصد زندگی داری؟ پس از این مسیر بیا - بقیه‌اش را در آن سوی راه خواهیم فهمید.» برای آنکه بتوانیم در برابر فاشیست‌های پایان‌زمانی بایستیم - آن‌ها که با دایره‌های متحدالمرکز خفه‌کننده «عشق منظم» شان گلوها را می‌فشارند - نیاز به جنبشی بی‌قاعده، با قلبی گشوده، از زمینی‌دوستان وفادار داریم: وفادار به این سیاره، مردمش، مخلوقاتش و به امکان آینده‌ای قابل‌زیست برای همه‌ی ما. وفادار به همین‌جا. یا به‌قول آنهونی، این بار در ارجاع به الهه‌ای که حالا به او ایمان دارد: «تا حالا دست از فکر کردن به این نظر برداشته‌ای که شاید این، بهترین ایده‌ی او بوده باشد؟»

^{۱۹} Doikayt

